



## لطفاً به جوان موسیقی به

● محمد پیوسته  
گوینده رادیو تهران

حالا مشروحشومی نویسم:  
ساعت هشت و نیم صبح در منزل، قبل از آنکه رادیو رو روشن کنم به این فکر می کردم که الان چه اتفاقی باید بیفته. ما هزاران ساله که شبکه ای به نام جوان و برای «جوان» نداشتیم. سه چهارم جمعیت ایران هم که جوونا هستن. همین جوونایی که بعضی هاشون (نمی دونم چند نفر یا چند میلیونشون) سخت گیرن و به هیچ چیز راضی نمی شن و همیشه هم طلبکارن.

خدایا، خودت رحم کن. برای اولین بار در طول تاریخ جوانان ایران، داره رادیویی راه اندازی میشه که مختص جووناست. بعد به این فکر کردم که اگه رادیوی خردسالان یا رادیوی سالمندان راه می انداختیم، خیلی راحت تر بود. اما «جوان»، اونم جوون ایرانی دهه هفتاد شمسی

خدا خدای می کردم شنونده یک ورودی آبرومندانه و شیرین، در همان دقایق شروع راه اندازی رادیو جوان باشم.

رادیو رو روشن کردم. با یه چرخش سریع روی فرکانس ۸۸

توی استودیوی پخش رادیو سراسری نشسته بودیم و بچه ها حرف یک شبکه تازه تأسیس رو به میون کشیدن.

اولی: بالاخره رادیو جوان هم راه افتاد.

دومی: گوسفندکشون هم که بوده!

سومی: آره، راستی میدونین که، دکتر لطیف نمی خواست مسئولیت شبکه رو قبول کنه. آخه می گفت اداره رادیو جوان کار کمی نیست. خیلی پر مسئولیته.

دومی: آره، راست میگه. تا حالا هم که همچنین چیزی نداشتیم. جمعیت هم که همش جوونه.

سومی: بالاخره پذیرفت.

گفتم: افتتاحیه شو شنیدین؟

اولی: آره

دومی: (سکوت)

سومی: نه

و من، خلاصه اونچه را که شنیده بودم براشون تعریف کردم و



## «جوان»، نیازمند موسیقی به حالا شبکه‌های دیگه کم و بیش در حال پخش موسیقی ان، پس بدیهی به که اینجا هم باید باشه و اتفاقاً مخصوصش هم باید باشد

رتوفی، جوون شادی می‌خواد. جوون ایرونی، اهل حرکت و پویایی  
یه. آقا جوون موسیقی می‌خواد. لطفاً به جوون موسیقی بده. موسیقی  
پخش کنین لطفاً.

یه لحظه احساس کردم که انگار چیزی یادمان (یعنی یاد رادیو)  
افتاده که «جوان»، نیازمند موسیقی به. حالا شبکه‌های دیگه کم و  
بیش در حال پخش موسیقی ان، پس بدیهی به که اینجا هم باید باشه  
و اتفاقاً مخصوصش هم باید باشد.

بعد برام مهم شد که الان، برای اولین بار در تاریخ پیدایی رادیو در  
ایران، این رادیو جوان، در ساعت نخست راه‌اندازی اش، اولین  
موسیقی‌هایی که پخش می‌کند چی هست.

حالا مهران هم ول کن نبود:

«آقای رتوفی، تور و خدا، این جوون موسیقی می‌خواد...»  
گفتم خدایا تا دیروز که همین جا سکوت محض بود و صدای  
میلی هر ترز هم نمی‌شنیدیم، خب ول کن دیگه.

چرا هیجانو، آخر کار، کاذبش می‌کنی؟!

آقا، موسیقی آمد.

حال موسیقی چه بود؟

یک قطعه نرم کلاسیک، نمی‌دونم بتهون بود یا باخ انگار به  
سطل آب یخ ریخته باشن بر سر و روی اون همه هیجان. بایه آخ رادیو  
رو خاموش کردم.



تنظیم شد. بلافاصله به سقف اتاق خیره شدم. خیره که نه، چون  
چشم‌ها موبسته بودم.

صدای آمد. بگو صدای کی؟!

صدای مهران دوستی.

چشم بسته گفتم آهان تا اینجا که همه چیز سر جاشه.

بعد رفتم سراغ مضمون اونچه می‌گفت.

خیلی مهیج و با آب و تاب می‌گفت.

احساس کردم چون دقیقه یا ساعت اول راه‌اندازی رادیو جوان،  
پس منطقیه که واژه جوان رو در جملات کوتاه مهران، لحظه به لحظه  
بشنوم:

اینجا رادیو جوان است.

جوانان ایرانی و شبکه تازه تأسیس رادیویی بانام «جوان»، (برای

جوان) و...

جوان. جوان

پیش خود توجیه می‌کردم که باید در همین دقایق شروع  
راه‌اندازی رادیو جوان، باید از سر و روی استودیوی پخش، فقط واژه  
«جوان» بیاره.

بعد احساس کردم انگار کمی اضافه بر سازمان، داریم «جوان  
جوان» می‌کنیم.

توی دلم به خودم یا به گوینده گفتم: «بسه دیگه» آیتم بعد.  
حرکت بعد، چیزی بگو. موسیقی بی، چیزی، آدم دیگه، اتفاق دیگه.

اما هیچکس نمی‌شنید. چون با خودم بودم و نمی‌دونستم تهیه  
کننده کیه و حرکت بعدی‌ش چیه بعد، انگار خود مهران هم حس کرد  
که داره زیادی «جوان جوان» می‌کنه، به عذرخواهی کرد که: «نباید  
وقت جوونارو گرفت. من زیادی صحبت کردم. منوبخشین. جناب

